

قصاص و ديه زن*

تاریخ دریافت: ۸۸۳/۲۰

تاریخ تأیید: ۸۸۴/۳۰

احمد حاجی ده‌آبادی**

چکیده

مطابق فقه، میان زن و مرد در قصاص و ديه گاه تفاوت است. این تفاوت که به ظاهر تداعی‌گر تبعیض جنسیتی است، از دیرباز تاکنون مورد بحث و بررسی بوده است گرچه در سالین اخیر و در پی جریان‌های فمینیستی حجم نقد و انتقادات افزایش چشمگیری دارد. موضوع قصاص و ديه زن و مرد را از زوایای مختلف فقهی، حقوقی، جامعه‌شناختی، فلسفه فقه و فلسفه حقوقی و... می‌توان بررسی کرد. اما در هر بررسی باید از زبان خاص آن علم بهره برد. مقاله حاضر در ابتدا به بررسی فقهی این موضوع و در نهایت به بررسی پاره‌ای اشکال‌ها که در این زمینه ایراد شده است، می‌پردازد.

واژگان کلیدی: قصاص، ديه، تناسب جرم و مجازات، نفس، مادون نفس.

* این مقاله برگرفته از تحقیقی است که برای دانشنامه فرهنگ فاطمی به نگارش درآمده است..

** عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران - پردیس قم (ahajidehabadi@yahoo.com).

مقدمه

همه فقهای امامیه معتقدند میان زن و مرد در قصاص و دیه تفاوت وجود دارد. اگر مردی، زنی را عمداً به قتل رساند یا عضوی از او را قطع کند و دیه آن عضو در مرد، دو برابر دیه همان عوض در زن باشد، می‌توان مرد را قصاص نفس یا قصاص عضو کرد، مشروط بر آنکه اولیای دم زن یا مجنی‌علیها نصف دیه نفس مرد و یا نصف دیه آن عضو را به مرد بپردازند. در حالی که اگر زنی جنایتی عمدی را اعم از قتل و کمتر از قتل بر مردی وارد سازد، بدون هیچ‌گونه پرداخت دیه‌ای قصاص می‌شود. تفاوت در دیه نیز چنین است که علاوه بر اینکه دیه نفس زن، نصف دیه نفس مرد است، دیه اعضای مرد و زن تا هنگامی که به ثلث دیه کامل مرد برسد برابر است، ولی اگر به اندازه ثلث و یا بیشتر از آن شد، دیه زن نصف دیه مرد است چنانکه دیه یک چشم مرد و زن به ترتیب ۵۰۰ و ۲۵۰ دینار است. در مقاله حاضر، پس از اشاره‌ای اجمالی به مفاهیم واژگان مورد نظر (الف)، نخست مستندات فقهی تفاوت زن و مرد در قصاص (ب) و دیه (ج) را بررسی می‌کنیم و سپس به برخی شبهات و چالش‌های فراروی این تفاوت (د) می‌پردازیم.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. قصاص

این واژه اسم است و از واژه «قص» گرفته شده است که «قص» در زبان عربی به معنای دنبال کسی رفتن و پا به جای پای وی گذاشتن آمده است. چنانکه قص آثاره به معنای «تتبعه» است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۱ / مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۲۷۴-۲۷۶). از آنجا که در قصاص کردن نوعی متابعت از جانی وجود دارد، به این صورت که اگر جانی کسی را بکشد، او نیز کشته می‌شود و اگر دست کسی را قطع کند، دست او نیز قطع می‌شود، واژه قصاص به کار می‌رود. قصاص در اصطلاح فقهی از معنای لغوی خویش دور نشده است و به معنای کیفری است که جانی به‌علت ارتکاب

جنایت عمدی بدان محکوم می‌شود و با جنایت وی برابر است (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۷ / صانعی، ۱۴۲۴، ص ۱۴-۱۵).

۲-۱. دیه

دیه در لغت به معنای مالی است که بدل نفس مقتول است (فیروزآبادی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۳۹۹ / ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۲۸۳ / طریحی، ۱۹۸۵، ج ۴، ص ۴۸۴). بنابراین، در لغت به مالی که به علت جنایت بر اعضا و منافع به مجنی‌علیه داده می‌شود، دیه گفته نمی‌شود و شاید به همین جهت است که در زبان فارسی از دیه، به خون‌بها تعریف شده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۱۴۵۴). البته این سخن فیومی سخنی دقیق است که دیه در اصل، مصدر فعل وادی یدی است که به معنای دادن مالی است که بدل نفس است و بعدها بر خود آن مال، دیه اطلاق شده است (فیومی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۶۵۴).

۳-۱. ارش

ارش در لغت به معنای دیه جراح است (فراهیدی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۸۴ / جوهری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۹۹۵) و در اصطلاح اکثر فقهای امامیه به معنای «دیه جنایت بر مادون نفس است که مقدار آن در شرع تعیین نشده است» (برای مطالعه بیشتر، رک: حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۵-۲۱۳). فقهای سنی این واژه را بیشتر به معنای دیه جنایت مادون نفس دانسته‌اند (زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۷، ص ۵۷۰۲ / موسوعة الفقه الاسلامی، ج ۵، ص ۸۴)، اعم از آنکه مقدار آن در شرع معین شده باشد یا خیر و از این‌رو، ارش را به دو قسم «ارش مقدر» و «ارش غیرمقدر» تقسیم کرده‌اند (مرورید، ۱۴۱۹، ج ۳۹، ص ۲۰۹ / همان، ج ۴، ص ۹۲۰-۹۲۱ و ۹۲۶).

۲. بررسی فقهی قصاص زن و مرد

همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، مطابق فقه امامیه میان مرد و زن در قصاص، تفاوت وجود دارد. از آنجا که قصاص بر دو نوع «نفس» و «مادون نفس» است، بحث را در دو گفتار پی می‌گیریم.

۲-۱. قصاص نفس

اگر مردی زنی را عمداً بکشد، اولیای دم زن می‌توانند مرد را قصاص کنند، به شرط آنکه نصف دیه کامل (فاضل دیه) را به او بدهند و مادام که فاضل دیه را پرداخت نکرده‌اند، نمی‌توانند مرد را قصاص کنند (برای نمونه، رک به: مروارید، ۱۴۱۰، ج ۲۵، ص ۳۰۹، ۳۲۹، ۴۳۳، ۴۶۵، ۴۹۰ و ۵۴۲). از سوی دیگر، اگر زنی مردی را عمداً به قتل برساند، اولیای دم مرد می‌توانند زن را قصاص کنند، بدون اینکه نیاز باشد دیه‌ای به آن زن بدهند و بدون اینکه بتوانند علاوه بر قصاص زن، دیه‌ای هم از او بگیرند (همان، ص ۳۲۹، ۴۳۳، ۴۶۵، ۴۹۰ و ۶۴۰). بحث را در دو قسمت ادامه می‌دهیم:

۲-۱-۱. قتل زن توسط مرد

گرچه اهل سنت همگی قائل‌اند که مرد در مقابل زن و زن در مقابل مرد قصاص نفس می‌شود بدون اینکه رد دیه‌ای صورت پذیرد (مروارید، ۱۴۱۹، ج ۳۹، ص ۱۹، ۲۲۵، ۴۸۲ و ۵۱۷ / همان، ج ۴۰، ص ۶۱۲-۶۱۳، ۸۵۸، ۱۰۲۴ و ۱۰۳۸)، ولی فقهای شیعه براساس ادله مختلف، قصاص مرد را به پرداخت نصف دیه کامل از سوی اولیای دم زن منوط می‌دانند. اگر چه در این خصوص به اجماع و گاه قرآن نیز استناد کرده‌اند، ولی عمده‌ترین دلیل فقهای امامیه، روایات است.

۲-۱-۱-۱. قرآن

برخی فقها در این مسئله به آیه ۱۷۸ سوره بقره استناد کرده‌اند:
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ.
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شما در مورد کشتگان قصاص نوشته شده، آزاد به آزاد و برده به برده و زن به زن.

از این آیه که بیان می‌کند زن در مقابل زن قصاص می‌شود، این گونه استفاده می‌شود که مرد در مقابل زن قصاص نمی‌شود گرچه در روایات توضیح داده شده در صورتی که اولیای دم زن، نصف دیه را به مرد نپردازند، مرد قصاص نمی‌شود و گرنه با پرداخت نصف دیه می‌توانند مرد را قصاص کنند. به هر حال حد این آیه همین مقدار است که نمی‌توان گفت مرد به‌طور مطلق و در همه موارد در مقابل زن قصاص می‌شود.

این مطلب بیشتر در کتاب‌های تفسیری دیده می‌شود، گرچه در برخی کتاب‌های فقهی هم مطرح شده است. شیخ طوسی در خلاف می‌نویسد:

مرد در مقابل زن قصاص می‌شود به شرط آنکه اولیای دم زن، فاضل دیه را که پنج هزار درهم باشد بپردازند. دلیل ما اجماع و روایات است و نیز سخن حق تعالی که: «وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ». این آیه دلالت می‌کند بر اینکه مرد در مقابل زن کشته نمی‌شود (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۴۵).

علاوه بر شیخ طوسی، برخی فقها و مفسرین نیز در کتاب‌های تفسیری خود چنین گفته‌اند. مثلاً محقق اردبیلی در زیادة‌البیان می‌نویسد:

ظاهر آیه لزوم تمایل در قصاص است، یعنی قصاص در صورتی لازم است که قاتل و مقتول در حریت و عبدیت و ذکورت و انونث برابر باشند، ولی اینکه مرد در مقابل زن کشته می‌شود، فقها با دلیل دیگر که اخبار و اجماع باشد به آن قائل‌اند، در نتیجه مفهوم آیه [مبنی بر اینکه مرد در مقابل زن مطلقاً کشته نمی‌شود] تخصیص می‌خورد (اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۶۷۰-۶۷۲).

همچنین می‌توان به آیت‌الله خویی (خویی، ۱۳۹۵، ص ۲۹۵-۲۹۷) و علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۴۳۲) اشاره کرد.

بر استدلال به آیه پیش‌گفته اشکالاتی مطرح شده است:

اشکال اول: اینکه آیه مفهوم ندارد و در مقام بیان این نکته است که فقط قاتل در مقابل مقتول قصاص می‌شود و نباید اشخاص غیرقاتل در مقابل مقتول کشته شوند. این نکته با توجه به شأن نزول آیه روشن می‌شود. این آیه درباره دو قبیله نازل شده است که یکی قدرت و زور بیشتری نسبت به دیگری داشت. قبیله قدرتمند قسم خوردند که در مقابل برده و زنی که از قبیله‌شان توسط قبیله مقابل کشته شود، حرّ و مردی را از آن قبیله قصاص کنند (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۸۹ / قرطبی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۴۵). پس آیه مفهوم ندارد و در مقام بیان این نکته است که فقط باید قاتل را قصاص کرد (بیضاوی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۵).

این اشکال صحیح نیست؛ زیرا اگر شارع در مقام بیان این مطلب بود می‌توانست بفرماید قاتل به مقتول کشته می‌شود شبیه تعبیر «النفس بالنفس» در سوره مائده و دیگر نباید از الفاظی که ظهور در لزوم تساوی در حریت و جنسیت و عبدیت

دارند، بهره جوید.

اشکال دوم: اینکه این آیه توسط آیه ۴۵ سوره مائده که می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْفُسًا بِالْأَنْفُسِ» نسخ شده است.

حنفی‌ها که معتقدند حرّ در مقابل عبد و مرد در مقابل زن بدون رد فاضل دیه قصاص می‌شود، به چنین مطلبی قائل‌اند (زمخشری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۲۰)، به‌خصوص آنکه سوره مائده پس از سوره بقره و در واقع آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است.

این اشکال نیز صحیح نیست؛ زیرا اولاً، آیه سوره مائده حکایت از آن چیزی دارد که در تورات بر یهودیان نوشته شده است و معلوم نیست که برای ما هم وجود داشته باشد (همان / اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۶۷۲)، به‌خصوص اینکه آیه سوره بقره خطاب به مسلمانان است. نیز فضای قبل و بعد* آیه ۴۵ سوره مائده حکایت از آن دارد که یهودیان و مسیحیان باید پای‌بند به تورات و انجیل باشند. بنابراین، روی سخن در این آیه با مسلمانان نیست.

ثانیاً، «النفس بالنفس» عموم و اطلاقی ندارد که با آن آیه سوره بقره نسخ شود (اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۶۷۲).

ثالثاً، به فرض پذیرش عموم و اطلاق برای آن، نسبت این آیه با آیه سوره بقره که می‌گوید «حرّ در مقابل حرّ و عبد در مقابل عبد و زن در مقابل زن» نسبت مطلق و مقید است و در نتیجه اطلاق یا عموم آیه النفس بالنفس با آیه سوره بقره تقیید یا تخصیص می‌شود، نه اینکه یکی ناسخ دیگری باشد؛ زیرا مطلق ولو آنکه متأخر از مقید باشد، ناسخ آن نیست بلکه مقید، دلیل بر آن است که متکلم، ظهور مطلق را اراده نکرده است (خویی، ۱۳۹۵، ص ۲۹۲). این امر می‌تواند مستند به کثرت تخصیص و قلت نسخ باشد (خراسانی، [بی‌تا]، ص ۲۳۷) و یا ناشی از امور دیگری باشد که در علم اصول از آن بحث شده است (برای نمونه، رک به: فیاض، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۳۱۸-۳۲۳). علاوه بر اینکه تخصیص و تقیید بهتر از نسخ است (اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۶۷۲)؛ زیرا در

* بعد از آیه ۴۴، از حضرت مسیح صحبت شده و در آیه ۴۶ می‌فرماید: «وَأَلَيْسَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

تخصیص و تقیید هم عام و مطلق و هم خاص و مقید حفظ می‌شوند و به هر دو عمل می‌شود، ولی در نسخ، به دلیل منسوخ عمل نمی‌شود.

۲-۱-۱-۲. روایات

می‌توان روایاتی را که در این باره از ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} وارد شده‌اند، به سه دسته تقسیم کرد: دسته اول روایاتی که مبین آنند که اولیای دم زن می‌توانند مرد را قصاص کنند مشروط بر آنکه فاضل دیه را به او بپردازند. از جمله این روایات، صحیحۀ حلبی از امام صادق^{علیه‌السلام} است که مطابق آن، حضرت^{علیه‌السلام} درباره مردی که زنی را به عمد کشته است و اولیای دم زن خواهان قصاص مرد هستند، می‌فرماید: «ذاک لهم اذا ادوا الی اهله نصف الدیة» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۸۲)؛ «ایشان حق قصاص دارند به شرطی که نصف دیه را به ورثه قاتل بدهند». همچنین در صحیحۀ ابی بصیر آمده است: «ان قتل رجل امرأة و اراد اهل المرأة ان يقتلوه ادوا نصف الدیة الی اهل الرجل» (همان).

روایات متعدد دیگری همچون صحیحۀ دیگر حلبی، صحیحۀ عبدالله ابن مسکان، موثقه ابی بصیر، معتبره ابی العباس و صحیحۀ محمد بن قیس بر این مطلب دلالت دارند (همان، ص ۸۲-۸۴).

دسته دوم روایتی که به اولیای دم زن اجازه قصاص مرد قاتل را می‌دهد، بدون اینکه از رد دیه سخنی به میان آورده باشد و آن، روایت سکونی از امام صادق^{علیه‌السلام} است که مطابق آن، حضرت^{علیه‌السلام} نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علی^{علیه‌السلام} مردی را به خاطر آنکه زنی را به عمد کشته بود و زنی را به خاطر آنکه به عمد مردی را کشته بود، قصاص کردند (همان، ص ۸۴). در این روایت صحبت از رد دیه نشده است.

دسته سوم روایت اسحاق بن عمار است که حاکی از آن است که امام علی^{علیه‌السلام} مردی را که زنی را به قتل رسانده بود، قصاص نکردند و او را به پرداخت دیه ملزم کردند (همان، ص ۸۴-۸۵).

فقهای امامیه به گروه اول از روایات استناد کرده‌اند و از استناد به روایات دسته دوم و سوم خودداری کرده‌اند؛ زیرا:

اولاً، روایات گروه اول دارای ویژگی‌های مهمی هستند. به عنوان مثال، از حیث عدد،

تعدد و تکرار؛ از حیث سند، صحت و اعتبار و از حیث دلالت، نص بودن، از ویژگی‌های این دسته از روایات است.

ثانیاً، روایت گروه دوم یعنی روایت سکونی، از حیث سند ضعیف است (خویی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۳۵) و از حیث دلالت نیز اطلاق آن براساس روایات گروه اول تقیید می‌شود (همان) و به عبارت دیگر، این روایت بر فرضی حمل می‌شود که فاضل دیه پرداخت شده است.

ثالثاً، روایت گروه سوم قابل عمل کردن نیست؛ زیرا از حیث سند گرچه برخی از آن به موثقه تعبیر کرده‌اند (همان / تبریزی، ۱۴۱۹، ص ۷۸-۷۹)، ولی برخی آن را ضعیف می‌دانند (علوی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۱۰). از حیث دلالت نیز باید آن را به قرینه روایات گروه اول حمل بر فرضی کنیم که اولیای دم زن، فاضل دیه را پرداخت نکرده‌اند (خویی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۳۵) و بدین جهت بوده است که امام علی علیه السلام مرد قاتل را قصاص نکردند.

۱-۲-۱-۱-۲. اشکال و پاسخ

برخی فقها گفته‌اند از آنجا که روایت سکونی در گروه دوم، موثقه است و با روایات گروه اول تعارض دارد، روایت سکونی بر گروه اول ترجیح دارد؛ زیرا روایت سکونی موافق کتاب و آیاتی از قبیل «النفس بالنفس» است. در نتیجه باید به قصاص مرد قاتل بدون رد فاضل دیه به او قائل شد (صانعی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۰).

در پاسخ به این سخن می‌توان نکات متعددی را مطرح کرد:

اولاً، تعارضی وجود ندارد؛ زیرا روایت سکونی ضعیف به‌شمار می‌رود، چون در سند آن حسین بن یزید نوفلی است که توثیق و تضعیف نشده است و به فرض که روایت موثقه باشد، از حیث مضمون به قرینه روایات گروه اول حمل بر جایی می‌شود که اولیای دم زن، فاضل دیه را داده‌اند. به تعبیر دیگر، اطلاق آن تقیید می‌خورد. ضمن اینکه این روایت حکایت فعل امام معصوم علیه السلام است و نمی‌تواند با روایات گروه اول که نص در مطلب هستند، در تعارض باشد.

ثانیاً، به فرض تعارض، موثقه سکونی موافق با کتاب نیست؛ زیرا اگر منظور موافقت با «النفس بالنفس» باشد پیش‌تر گفتیم که اطلاق النفس بالنفس به‌وسیله

منطوق و مفهوم «الحرّ بالحرّ» و «الانثی بالانثی» تقييد خورده است. ضمن اینکه اصل اینکه آیه النفس بالنفس اطلاق داشته باشد و نیز در مورد مسلمانان هم جریان داشته باشد، محل تأمل است.

اگر منظور از موافقت با کتاب، آیات نفی ظلم است، بعداً به این نکته خواهیم پرداخت. حتی اگر تقييد النفس بالنفس را نپذیریم نتیجه آن می‌شود که موثقه سکونی موافق با «النفس بالنفس» و روایات گروه اول موافق با مفهوم «الانثی بالانثی» هستند. در نتیجه هر دو گروه روایات موافق با کتاب به‌شمار می‌روند.

ثالثاً، به فرض که مفهوم الانثی بالانثی را نپذیریم و بپذیریم که موثقه سکونی موافق کتاب است، اینجا دسته اول روایات چون شهرت روایی و عملی دارند، در نتیجه مرجح سندی دارند و موثقه سکونی مرجح مضمونی دارد. در این وضعیت، در روایت مقبوله عمر بن حنظله مرجح سندی مقدم بر مرجح مضمونی شمرده شده است و برخی اصولیین نیز به آن معتقدند (کازمینی، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۷۸۰-۷۸۱).

رابعاً، می‌توان گفت موثقه سکونی چون موافق با عامه است پس حمل بر تقيه می‌شود، یعنی روایات گروه اول علاوه بر مرجح صدوری، مرجح جهت صدوری نیز دارند. در نتیجه چاره‌ای نیست جز اینکه به روایات گروه اول عمل کنیم.

۲-۲-۱-۱-۲. ویژگی روایات گروه اول

گفتیم روایاتی که فقهای امامیه براساس آنها به جواز قصاص مرد در مقابل زن، مشروط به پرداخت نصف دیه فتوا داده‌اند، از ویژگی‌هایی برخوردارند. این ویژگی‌ها که متعدد است و به‌گونه‌ای است که در کمتر روایاتی که مستند یک حکم شرعی‌اند مجموع آنها دیده می‌شود، به شرح ذیل‌اند:

۱. نص بودن: این روایات (که به برخی از آنها اشاره شد) از حیث دلالت، ظاهر نیستند بلکه نص بوده، دلالتشان قطعی است و قابلیت حمل بر معنایی دیگر را ندارند.

۲. اعتبار سند: سند این روایات معتبر است. برخی صحیحه و برخی موثقه‌اند و در مجموع، احادیث معتبری هستند.

۳. راویان برجسته: خصیصه دیگر این روایات آنست که آنها را اشخاص برجسته‌ای همچون ابی بصیر، عبدالله بن سنان، عبدالله بن مسکان، محمد بن قیس، علی بن رثاب و

صفوان بن یحیی نقل کرده‌اند که از اصحاب ائمه علیهم‌السلام و فقیه و دانشمند و محل رجوع دیگران بوده‌اند. این اشخاص از فقهای بزرگ عصر امام باقر، امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهم‌السلام هستند.

۴. قطعی بودن از نظر جهت صدور: گاه روایتی از ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل شده است که هرچند از حیث صدور قطعی است، ولی چون از روی تقیه صادر شده است قابل عمل کردن نیست، اما احتمال تقیه در روایات مورد بحث اصلاً وجود ندارد؛ زیرا این حکم برخلاف نظر همه یا اکثریت قریب به اتفاق اهل سنت است، در نتیجه به هیچ وجه نمی‌توان این روایات را حمل بر تقیه کرد.

۵. قطعیت صدور: این روایات به جهت آنکه متعدد و متکثرند، انسان به صدور آنها علم پیدا می‌کند، علمی که اطمینان‌آور است و نزد عقلا حجت است.

۶. وجود در کتب اربعه: اگر روایتی در کتب اربعه نباشد، این شبهه پیش می‌آید که چرا صاحبان کتب اربعه آن را نقل نکرده‌اند. روایات مورد بحث را مشایخ ثلاثه (کافی، صدوق و طوسی) در کتب اربعه آورده‌اند و از این جهت پشتوانه‌ای برای این روایات محسوب می‌شود (مکی، ۱۲۷۲، ص ۳).

۷. نبودن روایت معارض: همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، روایت معارضی با این روایات وجود ندارد و دو روایت سکونی و اسحاق بن عمار نمی‌توانند معارض این روایات باشند؛ زیرا یا از حیث دلالت و یا از حیث سند با اشکال مواجه‌اند.

۸. عمل فقها و اصحاب امامیه: همه فقهای امامیه از قدما، متأخرین و معاصرین، به این روایات عمل کرده‌اند.

۹. سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: از روایات مورد بحث استفاد می‌شود که این حکم سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است و از زمان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود داشته است، چنانکه در صحیح ابی مریم، امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: مردی را که با چوب خیمه زن حامله‌ای را مضروب و او را کشته بود، نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آوردند. حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اولیای دم زن را میان گرفتن دیه زن و دیه جنین و یا پرداخت نصف دیه به مرد و قصاص کردن او مخیر ساختند (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۸۲).

۳-۱-۱-۲. ادله دیگر

علاوه بر ادله پیش گفته، به امور دیگری از جمله «اجماع» نیز استناد شده است (فاضل هندی، ۱۴۲۴، ج ۱۱، ص ۴۶ / تبریزی، ۱۴۱۹، ص ۷۹). همچنین برخی گفته‌اند حکم مذکور مطابق اعتبار است (اردبیلی، ۱۴۱۶، ج ۱۴، ص ۴۷). به همین جهت است که سیدمرتضی در الانتصار در مقابل اهل سنت که می‌گویند مرد بدون رد فاضل دیه قصاص می‌شود، می‌نویسد: چون دیه نفس زن نصف دیه مرد است، در نتیجه در صورتی که بخواهیم در مقابل فرد ناقص، فرد کاملی را قصاص کنیم باید فاضل دیه پرداخت بشود تا تساوی برقرار گردد (مروارید، ۱۴۱۰، ج ۲۴، ص ۷۰).

نتیجه: گرچه برخی از این ادله همچون «اجماع» و «اعتبار عقلی» قابل مناقشه‌اند، ولی روایات که مهم‌ترین دلیل حکم مزبورند، قابل مناقشه نیستند و همان‌طور که گفته شد از حیث سند و دلالت تمام‌اند.

۲-۱-۲. قتل مرد توسط زن

مطابق فقه اسلامی در صورتی که مردی توسط زنی عمداً به قتل برسد، اولیای دم مقتول می‌توانند زن را قصاص کنند. در اینجا ممکن است این پرسش پیش آید که با توجه به نصف بودن دیه زن نسبت به دیه مرد، آیا اولیای دم مقتول می‌توانند علاوه بر اینکه زن را قصاص می‌کنند، نصف دیه نیز از او اخذ کنند تا برابری و تساوی حاصل شود؟ پاسخ منفی است و در روایات، دلیل این نکته قاعده «لا یجنی الجانی علی اکثر من نفسه» بیان شده است. مطابق این قاعده، جانی را نمی‌توان به بیش از جانش مجازات کرد؛ یعنی نمی‌توان او را علاوه بر قصاص نفس، به مجازات دیگری همچون مجازات قصاص عضو و پرداخت دیه محکوم کرد. از جمله این روایات، صحیحۀ عبدالله بن سنان است که مطابق آن، امام صادق علیه السلام درباره زنی که شوهرش را عمداً کشته بود فرمودند: «ان شاء اهل ان یقتلوا قتلوها، ولیس یجنی احد اکثر من جنایته علی نفسه» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۸۰).

این قاعده در روایت هشام بن سالم (همان، ص ۸۳) و روایت دیگر عبدالله بن سنان (همان، ص ۸۵) آمده است. ضمن اینکه در چند روایت دیگر مثل صحیحۀ عبدالله بن

مسکان (همان، ص ۸۱) و صحیحۃ حلبی (همان) نیز به این مطلب اشاره شده است که اولیای دم مقتول، فقط می‌توانند زن قاتل را قصاص کنند.

در مقابل روایات فراوان و معتبر مذکور، روایت صحیحۃ ابی‌مریم حاکی از آن است که زن علاوه بر آنکه قصاص می‌شود، وی بقیه مال یا بقیه دینه را به اولیای دم مرد مقتول می‌پردازد (همان، ص ۸۵). فقهای امامیه به علل گوناگونی به این روایت عمل نکرده‌اند، از جمله مخالفت آن با روایات دیگر متعدد و معتبر که پیش‌تر به آنها اشاره شد و نیز اعراض فقها از آن. به گفته شهید ثانی، در میان فقهای امامیه کسی که به این روایت عمل کرده باشد، شناخته نشده است (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۵، ص ۱۰۹).

۲-۲. قصاص عضو

بحث در این موضوع را نیز در دو قسمت پی می‌گیریم:

۱-۲. جنایت بر زن توسط مرد

گرچه برخی از فقهای اهل سنت همچون حنفیه معتقدند میان مرد و زن در عضو قصاص وجود ندارد (مروارید، ۱۴۱۹، ج ۳۹، ص ۲۳۲)، ولی فقهای شیعه به قصاص معتقدند. النهایه در مواردی قصاص عضو مرد را همانند قصاص نفس او منوط به پرداخت دینه دانسته‌اند.

توضیح اینکه دینه برخی اعضا در مرد و زن یکسان است؛ مثل دینه یک انگشت که یک دهم دینه کامل است، ولی دینه برخی اعضای مرد همانند دینه نفس او دو برابر زن است؛ مثلاً دینه یک چشم مرد، نصف دینه کامل و دینه یک چشم زن، ربع دینه کامل است. مطابق قاعده کلی، زن و مرد در دینه اعضا مساوی‌اند تا زمانی که دینه به ثلث دینه کامل و یا بالاتر از آن برسد که در این صورت دینه زن، نصف دینه مرد است. حال فقهای امامیه در مورد قصاص عضو مرد در برابر زن می‌گویند مرد و زن در قصاص جنایات مادون نفس برابرند مگر در مورد جنایاتی که دینه آنها در مرد، ثلث دینه کامل و یا بیشتر از آن است که در این صورت مرد در صورتی قصاص می‌شود که نصف دینه آن جنایت توسط مجنی‌علیها به او پرداخت شود. بنابراین، اگر مردی به عمد یک چشم

یا دو چشم زنی را کور کند و زن بخواهد مرد را قصاص عضو کند، باید به ترتیب ربع دیه کامل و نصف دیه کامل به جانی پرداخت کند. این بدان جهت است که دیه یک چشم و دو چشم در مرد به ترتیب نصف دیه کامل و دیه کامل است و در زن، نصف دیه کامل و ربع دیه کامل است.

مستند این حکم، چند روایت است؛* مثلاً در صحیح حلی از امام صادق^ع نقل شده است:

جراحتهای مردان و زنان مساوی است. یک دندان زن در مقابل یک دندان مرد، موضعه زن در مقابل موضعه مرد و انگشت زن در مقابل انگشت مرد قصاص می‌شود تا زمانی که دیه جراحتهایها به ثلث دیه کامل برسد که در آن صورت دیه مرد دو برابر دیه زن است (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۱۶۳).

شبهه همین مضمون در صحیح دیگری از حلبی (همان، ص ۱۶۵) و معتبره ابن ابی یعفر (همان، ص ۱۶۴) آمده است.

ممکن است اشکال شود که در روایت پیش گفته در جایی که دیه به اندازه ثلث یا بیشتر از آن می‌رسد، صحبتی از قصاص نشده است و فقط از دو برابر بودن دیه مرد نسبت به دیه زن صحبت شده است و در نتیجه زن نمی‌تواند مرد را قصاص کند و فقط مستحق ارش و یا دیه جنایت است.

پاسخ این است که علاوه بر اینکه حکم مذکور اجماعی است، در برخی روایات به قصاص کردن برخی اعضای مرد با پرداخت فاضل دیه تصریح شده است و می‌توان با الغای خصوصیت از این روایات، حکم آن را به جنایات دیگر تسری داد.**

علاوه بر این روایات، عمومات قصاص اعم از آیات و روایات همچون آیه شریفه «وَالْعَيْنِ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفِ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنُ بِالْأُذُنِ وَالسِّنُّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ» (مائده: ۴۵) بر امکان قصاص همه جراحات و اعضای مرد در مقابل زن و زن در مقابل مرد دلالت می‌کنند.

* صاحب وسائل این روایات را در باب اول از ابواب قصاص طرف آورده است (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۱۶۳-۱۶۵).

** از جمله این روایات، صحیح حلی است که امام صادق^ع درباره مردی که چشم زنی را کور کرده است، فرمودند: «اگر اولیای زن بخواهند می‌توانند با پرداخت ربع دیه کامل، چشم مرد جانی را کور کنند» (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۱۶۶).

در مقابل روایات پیش‌گفته، موثقه زید بن علی بر عدم قصاص میان زن و مرد، جز در قصاص نفس دلالت می‌کند: «لیس بین الرجال والنساء قصاص آلا فی النفس و لیس بین الاحرار والممالیک قصاص الا فی النفس عمدا و لیس بین الصبیان قصاص فی شیء الا فی النفس» (طوسی، ۱۴۰۶، ج ۱۰، ص ۲۷۹)، ولی کسی به این روایت عمل نکرده است علاوه بر آنکه مخالف آیات قرآن - همچون آیه مذکور - است و به‌ناچار باید کنار گذاشته شود (خویی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۵۱). ضمن آنکه دربردارنده امکان قصاص شخص حرّ در مقابل عبد و امکان قصاص اطفال است که کسی بدان ملتزم نیست.

۲-۲. جنایت بر مرد توسط زن

اگر زنی جنایتی مادون نفس را به عمد بر مردی انجام دهد، مرد می‌تواند زن را قصاص کند و شبیه بحث قصاص نفس، نمی‌توان زن را علاوه بر قصاص عضو به پرداخت دیه محکوم کرد. بنابراین، گرچه دیه دست زن نصف دیه دست مرد است، ولی اگر زنی دو دست یا یک دست مردی را به عمد قطع کند، مجنی علیه می‌تواند دو دست یا یک دست او را قطع کند و دیگر نمی‌تواند علاوه بر قصاص عضو، از او فاضل دیه را اخذ کند.

همه فقهای امامیه این حکم را پذیرفته‌اند و مستندشان امور مختلفی از جمله: ظاهر آیات شریفه مثل «العين بالعين» (که حاکی از آن است که نمی‌توان در مقابل قصاص چشم، علاوه بر چشم، دیه نیز اخذ کرد)؛ روایات (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۱۶۶)؛ قاعده «لایجنی الجانی علی اکثر من نفسه» (تبریزی، ۱۴۱۹، ص ۲۸۱) و اجماع (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴۲، ص ۸۵) است.

گرچه ممکن است در برخی از این ادله مناقشه صورت گیرد،* ولی در مجموع حکم پیش‌گفته - مبنی بر اینکه نمی‌توان زن را علاوه بر قصاص عضو، به پرداخت دیه محکوم کرد - مورد پذیرش است.

* به‌عنوان مثال، ظاهراً استناد به قاعده لایجنی الجانی صحیح نیست، چون این قاعده درباره قصاص نفس است؛ یعنی جانی را علاوه بر قصاص نفس، نمی‌توان به دیه یا مجازات دیگری محکوم کرد، ولی اینکه جانی را علاوه بر قصاص عضو نمی‌توان به دیه محکوم کرد، از این قاعده به دست نمی‌آید.

۳. بررسی فقهی دیه زن و مرد

۱. دیه نفس مرد و زن

گرچه میزان دیه نفس و دیه عضو در قرآن کریم بیان نشده است، ولی در روایات مقدار آن مشخص شده است. مستفاد از روایات متعدد آن است که دیه نفس مرد، دو برابر دیه نفس زن است. از جمله می‌توان به صحیحۀ عبدالله بن مسکان اشاره کرد که مطابق آن، امام صادق ع می‌فرماید: «دیه المرأة نصف دية الرجل» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۸۱ و ۲۰۵). همچنین در صحیحۀ عبدالله بن سنان، امام صادق ع درباره مردی که زنی را به عمد کشته است فرمودند: اگر اولیای دم بخواهند می‌توانند با پرداخت نصف دیه کامل، مرد را قصاص کنند وگرنه می‌توانند نصف دیه کامل را اخذ کنند (همان، ص ۸۰). شبیه این روایت، صحیحۀ حلبی (همان، ص ۸۱)، معتبرۀ ابی‌العباس (همان، ص ۸۳) و صحیحۀ محمد بن قیس (همان، ص ۸۴) است. از این روایات به‌خوبی استفاده می‌شود که دیه زن نصف دیه مرد است.

حکم به تصیّف دیه زن نسبت به مرد، نه تنها در میان فقهای امامیه بلکه در میان فقهای اهل سنت، اجماعی است (مروارید، ۱۴۱۹، ج ۳۹، ص ۶۳) و مخالفی وجود ندارد. لازم به ذکر است بیشتر ویژگی‌هایی که در بحث پیشین برای روایات قصاص مرد قاتل به شرط پرداخت نصف دیه گذشت، در این بحث هم وجود دارد. یعنی روایات دالّ بر تصیّف دیه زن نسبت به مرد، همگی روایاتی صحیحۀ، دارای اوایانی فقیه و بزرگوار، روایاتی متعدد و مذکور در کتب اربعه و... هستند.

برخی فقهای معاصر که منکر تفاوت زن و مرد در قصاص و دیه هستند، در مورد دیه چنین گفته‌اند: دیه دو قسم است؛ جزایی و حقوقی. دیه جزایی در مواردی است که جنایت صورت گرفته عمدی است؛ مثل اینکه مردی به عمد زنی را بکشد، ولی دیه حقوقی در موارد خطاست؛ مثل تصادفات رانندگی که منجر به قتل و یا ضرب و جرح شود. حال ادعا این است که مسئله تفاوت دیه زن و مرد فقط در روایاتی آمده است که به دیه جزایی مرتبطاند (برخی از این روایات در مباحث پیشین مطرح شد) و در دیه حقوقی چنین روایاتی نداریم.

ایشان در مورد روایاتی که حاکی از تفاوت دیه جزایی زن و مرد است، معتقد است این روایات به علت مخالفت با قرآن کریم که بر نفی ظلم تأکید می‌کند، حجیت ندارند ضمن آنکه معارض نیز دارند، در نتیجه میان زن و مرد در مقدار دیه (اعم از جزایی و حقوقی) تفاوتی نیست (صانعی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۸-۲۰۸).

در مورد اینکه آیا تفاوت زن و مرد در قصاص و دیه ظلم محسوب می‌شود یا خیر، در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت، ولی در مورد آنچه در عبارت پیش گفته در مورد تفاوت دیه حقوقی و جزایی گفته شد، باید گفت چنین نیست؛ زیرا اولاً، اصل تقسیم دیه به دو قسم حقوقی و جزایی جای تأمل دارد، چون لسان برخی روایات عام‌اند یعنی دلالت بر این دارند که دیه زن در همه موارد نصف دیه مرد است؛ مثلاً در صحیحہ عبدالله بن مسکان آمده است:

قال: اذا قتلت المرأة رجلاً قتلت به، و اذا قتل الرجل المرأة فان ارادوا القود ادوا فضل دية الرجل على دية المرأة و اقادوه بها، و ان لم يفعلوا قبلوا الدية، دية المرأة كاملة و دية المرأة نصف دية الرجل (طوسی، ۱۴۰۶، ج ۱۰، ص ۱۸۱ / همو، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۶۵).

جمله آخر روایت، ضابطه کلی می‌دهد و دلیل بر صحیح نبودن تفکیک دیه حقوقی از دیه جزایی است. علاوه بر این می‌توان به روایاتی اشاره کرد که مطابق آن زن و مرد تا ثلث دیه مساوی‌اند و از ثلث به بعد، دیه زن نصف دیه مرد می‌شود. بدیهی است از ثلث به بعد هم شامل دیه نفس و هم شامل دیه برخی اعضا می‌شود و اطلاق روایت حاکی از آن است که فرقی میان دیه جزایی و دیه حقوقی در این جهت نیست. به عنوان مثال می‌توان به روایت صحیحہ ابان بن تغلب اشاره کرد که در بخشی از این روایت، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ان المرأة تعاقل الرجل الى ثلث الدية، فاذا بلغت الثلث رجعت الى النصف» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۳۵۲).

همچنین می‌توان به روایت معتبره سماعه اشاره کرد که گرچه راوی از جراحت می‌پرسد، ولی امام علیه السلام به طور کلی می‌فرماید: «الرجال والنساء في الدية سواء حتى تبلغ الثلث، فاذا جازت الثلث فأنها مثل نصف دية الرجل» (همان، ص ۳۵۳).

طبق این روایت، دیه زن که به بیش از ثلث برسد نصف دیه مرد است، حال چه از آن به دیه حقوقی تعبیر شود و یا به دیه جزایی.

ثانیاً، گرچه مسئله نصف بودن دیه زن نسبت به مرد در برخی روایات آمده است که پیرامون جنایت عمدی است، ولی مورد مخصص نیست، یعنی نمی‌توان با این روایات لسان روایات دیگر را که عام است تخصیص زد. به‌خصوص با توجه به اینکه دیه جزایی علی‌القاعده بستگی به رضایت قاتل و اولیای دم دارد و ممکن است مقدار آن از دیه کامل بیشتر و یا کمتر باشد. این در حالی است که در روایات گفته شده است در قتل عمد اگر اولیای دم زن بخواهند قصاص نکنند و دیه بگیرند، نصف دیه مرد را می‌گیرند. علاوه بر اینکه می‌توان گفت وقتی در دیه جزایی که جانی با اراده مرتکب جنایت شده است و عنصر معنوی وجود دارد دیه زن نصف دیه مرد است، چرا در دیه حقوقی که عنصر معنوی در جانی وجود ندارد، دیه زن نصف نباشد؟ به تعبیر دیگر آیا اولویت دیه حقوقی نسبت به دیه جزایی اقتضا نمی‌کند که دیه حقوقی نیز نصف باشد؟ (جعفری، ۱۳۸۴، ص ۲۰۸-۲۰۹).

۲. دیه مادون نفس زن و مرد

فقه‌های امامیه در مورد دیه مادون نفس زن و مرد معتقدند زن و مرد تا ثلث دیه کامل مرد مساوی‌اند و از ثلث به بالا، دیه زن نصف دیه مرد است. توضیح اینکه هر جنایتی که دیه معینی دارد و مقدار آن از ثلث دیه کامل مرد کمتر است، در صورتی که بر زن واقع شود، باعث همان مقدار دیه خواهد شد. در نتیجه همان‌طور که بریدن یک انگشت مرد باعث یک دیه کامل است، بریدن یک انگشت زن هم باعث همین مقدار دیه خواهد شد، ولی اگر مقدار دیه جنایت به اندازه ثلث دیه کامل مرد و یا بیشتر از آن باشد، در صورت وقوع این جنایت علیه زن، نصف آن مقدار لازم است. مثلاً چون دیه چهار انگشت مرد $\frac{4}{10}$ دیه کامل است که بیشتر از ثلث دیه کامل مرد است، دیه چهار انگشت زن نصف این مقدار یعنی $\frac{2}{10}$ دیه کامل است.

مستند فقه‌های امامیه روایات متعددی است، از جمله معتبره سماعه (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۳۵۳)، معتبره ابی‌یعفور (همان، ص ۱۶۴) و صحیح‌ه حلبی (همان، ص ۱۶۳). نکته قابل توجه اینکه هم در منابع روایی شیعه و هم در منابع روایی اهل سنت در زمینه این حکم، روایتی وجود دارد که گرچه راوی و مروی‌عنه آن در این دو

دسته، منابع مختلف است، متن آن بسیار به هم نزدیک است. در ذیل به این دو روایت اشاره می‌کنیم.

در منابع روایی شیعه حدیثی معروف و مشهور است که از آن به صحیحۀ ابان بن تغلب نام برده می‌شود. ابان می‌گوید:

قلت لابی عبدالله رضی الله عنه ما تقول فی رجل قطع اصبعاً من اصابع المرأة، کم فیها؟ قال: عشرة من الابل، قلت: قطع اثنين؟ قال: عشرون، قلت: قطع ثلاثاً؟ قال: ثلاثون، قلت قطع اربعاً؟ قال: عشرون. قلت: سبحان الله، یقطع ثلاثاً فیکون علیه ثلاثون و یقطع اربعاً فیکون علیه عشرون؟ ان هذا کان یبلغنا و نحن بالعراق فنبراً ممن قاله و تقول: الذی جاء به شیطان. فقال: مهلاً یا ابان، هذا حکم رسول الله صلی الله علیه و آله ان المرأة تعاقل الرجل الی ثلث الدیة، فاذا بلغت الثلث رجعت الی النصف، یا ابان انک أخذتني بالقیاس، والسنة اذا قیست محق الدین (کلینی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۲۹۹ / طوسی، ۱۴۰۶، ج ۱۰، ص ۱۸۴ / صدوق، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۸۸ / حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۳۵۲).

ابان بن تغلب می‌گوید: به امام صادق رضی الله عنه عرض کردم مردی یک انگشت از انگشتان زنی را قطع کرده است. چقدر دیه آن است؟ فرمود: ده شتر. گفتم: دو انگشت را قطع کرده. فرمود: بیست شتر. گفتم: سه انگشت را قطع کرده. فرمود: سی شتر. گفتم: چهار انگشت را قطع کرده. فرمود: بیست شتر. گفتم: سبحان الله! اگر سه انگشت را قطع کند باید سی شتر بدهد، ولی اگر چهار انگشت را قطع کند باید بیست شتر بدهد؟ زمانی که در عراق بودیم از این حکم مطلع شدیم، ولی از کسی که این حکم را بیان کرد براثت جستیم و می‌گفتیم کسی که آن را آورده، شیطان است. امام صادق رضی الله عنه فرمود: صبر کن ای ابان! این حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. زن تا ثلث دیه با مرد مساوی است، ولی اگر دیه به اندازه ثلث برسد، دیه زن به نصف آن برمی‌گردد. ای ابان! تو قیاس کردی و سنت [احکام الهی] اگر قیاس شود، دین از بین می‌رود و نابود می‌شود.

شبییه روایت مذکور، حدیث ربیعه از سعید بن مسیب است که در جوامع روایی اهل سنت آمده است. ربیعه می‌گوید:

قلت لسعید بن المسیب ما تقول فی من قطع اصبع امراة؟ قال: علیه عشر من الابل. قلت: فان قطع اصبعین منها؟ قال: علیه عشرون من الابل. قلت فان قطع ثلاثة اصابع؟ قال: علیه ثلاثون من الابل. قلت: سبحان الله لما کثر المہا و اشتد مصابها قل ارشها؟ قال: أعرابی انت؟ فقلت لا، بل جاهل

مسترشد او عاقل مستفت. فقال: أنه السنة.*

در این حدیث می‌بینیم وقتی ربیعہ تعجب می‌کند که برای قطع سه انگشت، سی شتر، ولی برای بریدن چهار انگشت، بیست شتر است و در نتیجه اعتراض می‌کند که «وقتی دردش بیشتر می‌شود و مصیبتش سخت‌تر، دیه او کمتر می‌شود»، سعید پاسخ می‌دهد که این حکم سنت است. آن دسته از فقهای اهل سنت که به این روایت عمل کرده‌اند، می‌گویند مقصود از (انه السنة) یعنی اینکه این حکم، سنت رسول خدا ﷺ است، ولی حنفیه و کسانی که به این حدیث عمل نکرده‌اند می‌گویند مقصود از سنت، سنت زید بن ثابت است و مقصود این است که زید بن ثابت چنین عقیده‌ای داشته است (سرخسی، ۱۴۱۲، ج ۲۶، ص ۹۵ / مروارید، ۱۴۱۹، ج ۳۹، ص ۲۰۷). البته مشخص نیست که چگونه مقصود سعید بن مسیب از (انه السنة) این است که این حکم سنت زید بن ثابت است، با اینکه اسمی از او در هیچ جای روایت برده نشده است. مگر اهل سنت در کنار سنت رسول خدا ﷺ، سنت زید بن ثابت را هم دارند که محل اعتنا باشد و گاه گفته شود سنت زید بن ثابت یا سنت دیگری چنین و چنان است؟ مهم‌تر اینکه سعید از تعجب ربیعہ تعجب کرد و گفت مگر تو اعرابی هستی که از سنت بی‌خبری؟ مشخص است که مقصود سنت رسول خدا ﷺ است والابی اطلاعی از سنت زید بن ثابت که شگفتی ندارد. به نظر می‌رسد حق با شافعی [در نظر قدیمش] است که مقصود از سنت اگر مطلق و بدون قید آورده شود، سنت رسول خداست (سرخسی، ۱۴۱۲، ج ۲۹، ص ۹۵).

در پایان این قسمت در مورد تصنیف ارش زن متذکر می‌شویم اصولاً اینکه آیا ارش و حکومت زن نیز نصف ارش و حکومت مرد است، در کتاب‌های فقهی پیشینیان مطرح نشده است و فقط در استفتائاتی که در سالیان اخیر از برخی مراجع صورت گرفته است مطرح شده است. برخی پاسخ مثبت و برخی پاسخ منفی داده‌اند (مجموعه

* به نقل از: سرخسی، ۱۴۱۲، ج ۲۶، ص ۹۴.

این روایت با همین الفاظ ولی گاه با تغییرات جزئی (مثل عاقل متثبت به جای عاقل مستفت) در برخی منابع آمده است: ابن نووی، [بی‌تا]، ج ۱۹، ص ۱۲۰ / مالک بن انس، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۸۶۰ / نسایی، ۱۳۴۸، ج ۸، ص ۹۶ / ابن حجر، [بی‌تا]، ج ۱۲، ص ۱۹۹ / ابن ابی شیبہ، ۱۴۱۶، ج ۹، ص ۳۹۴-۳۹۵ / ابن قتیبه، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۳۸۴-۳۸۵ / متقی هندی، [بی‌تا]، ج ۱۵، ص ۱۳۰.

آرای فقهی - قضایی در امور کیفری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۸۹). به نظر می‌رسد حق با گروه اول است، با این معنا که در مورد ارش جنایت زن باید ملاحظه کرد که اگر این جنایت بر مرد وارد شود، ارش آن به اندازه ثلث دیه کامل او و یا بیشتر از آن است که در این صورت این ارش، تنصیف شده است و به‌عنوان ارش زن محسوب می‌شود، ولی اگر ارش این جنایت در مورد مرد کمتر از ثلث دیه کامل باشد، ارش آن در زن نیز به همین اندازه خواهد بود. این بدان جهت است که در روایات، جراحات وارد بر زن همانند جراحات وارد بر مرد به‌شمار رفته است مگر اینکه دیه جراحات، به ثلث برسد که در این صورت دیه جراحات در مورد زن تنصیف می‌شود (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۱۶۳). اطلاق این روایت دیه معین و دیه غیرمعین را شامل می‌شود.

۴. شبهات و چالش‌ها

در این قسمت به بررسی و نقد برخی شبهات و چالش‌هایی می‌پردازیم که در مورد حکم تفاوت قصاص و دیه زن و مرد گفته شده است.

۴-۱. مخالفت با قرآن

گفته شده است حکم به تفاوت زن و مرد در دیه و قصاص، با قرآن به‌عنوان مهم‌ترین منبع احکام اسلامی منافات دارد و از این جهت قابل پذیرش نیست.

۴-۱-۱. مخالفت با آیه شریفه النفس بالنفس

خدا در قرآن می‌فرماید:

وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْفُسَ بِنَفْسٍ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ
بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ (مائده: ۴۵).

مطابق این آیه، نفس در مقابل نفس و چشم در مقابل چشم قصاص می‌شود و مستفاد از آن تساوی مرد و زن در قصاص نفس و مادون نفس است. اگر میان زن و مرد در قصاص تفاوت بود، باید آیه شریفه چنان باشد که «نفس مرد را به شرط دریافت نصف دیه در مقابل نفس زن و یک چشم مرد را به شرط دریافت ربع دیه در مقابل

یک چشم زن ... قصاص کنید». به هر حال حکم تفاوت، مخالف آیه مزبور است (صانعی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۰-۱۷۱).

در پاسخ به این شبهه باید گفت اگر کسی معتقد باشد که این آیه اختصاص به شریعت حضرت موسی علیه السلام دارد در نتیجه تفاوت قصاص و دیه زن و مرد مخالف با قرآن نیست. اگر بگوییم این آیه درباره مسلمانان هم قابل اعمال است - همان طور که در برخی روایات چنین آمده است (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۸۳) و بسیاری از مفسرین و فقها چنین گفته‌اند (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۰۲ / طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۸۹) - در آن صورت می‌توان به این شبهه پاسخ‌های مختلفی داد؛ از جمله اینکه این آیه به وسیله آیه سوره بقره نسخ شده است (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۳) و حتی در صورت عدم نسخ می‌توان گفت اطلاق این آیه با مفهوم آیه الانثی بالانثی (خوبی، ۱۳۹۵، ص ۲۹۳) که در مورد مسلمانان است،^{*} تقیید می‌شود و به فرض که آیه الانثی بالانثی مفهوم نداشته باشد، اطلاق آیه سوره مائده به وسیله روایات متعدد صحیح‌السند و تام‌الدلاله تقیید می‌شود، همان طور که بسیاری از اطلاقات و عمومات قرآن به وسیله اخبار (به خصوص روایات مستفیضه و یا متواتر) تقیید و تخصیص خورده است و در واقع این مطلب که عموم و اطلاق قرآن توسط اخبار (به خصوص اخباری که خبر واحد محسوب نشده و در حد مستفیض یا متواتر باشند) قابل تخصیص و تقیید است، در علم اصول پذیرفته شده است (سیدمرتضی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۷۹ / طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۴۰-۳۴۱ / حسن بن زین‌الدین، [بی‌تا]، ص ۱۴۰ / انصاری، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۵۰ / خراسانی، [بی‌تا]، ص ۲۳۵ / منتظری، [بی‌تا]، ص ۳۳۰-۳۲۷ / حکیم، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۵۳۲ / خوبی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۵۰۴ / بهسودی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۱۰).

۲-۱-۴. مخالفت با آیات نافی ظلم و مثبت عدل

این‌طور آمده است که حکم به تفاوت زن و مرد در قصاص و دیه، ظلم و خلاف عدل است و در آیات متعدد بر نفی ظلم تأکید شده است و به خصوص تأکید شده است که

* چون در آیه ۱۷۸ سوره بقره خطاب به مسلمانان می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى.

پروردگار به کسی ظلم نمی‌کند. در نتیجه روایاتی که حکایت از تفاوت زن و مرد در قصاص و دیه دارد و بر اولیای دم زن پرداخت نصف دیه را به مرد قاتل جهت قصاص نمودن لازم می‌داند، به علت مخالفت با قرآن کریم از درجه اعتبار و حجیت ساقط شده و قابل استناد نیستند (صانعی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۶-۱۶۸). برخی از این آیات عبارتند از «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» (انعام: ۱۱۵) و «مَا رُبُّكَ بظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ» (فصلت: ۴۶) و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس: ۴۴) و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (نساء: ۴۰).

ممکن است کسی در رد این اشکال، مسئله ارث زن را مطرح کند و بگوید همان قرآنی که بر نفی ظلم تأکید می‌کند، به صراحت سهم دختر را نصف سهم پسر می‌داند. بنابراین، مسئله دیه و قصاص زن اگر در بادی امر، خلاف عدل به حساب آید، ولی مانند مسئله ارث ظلم محسوب نمی‌شود. به تعبیر دیگر هر پاسخی که در چرایی تنصیف ارث زن نسبت به ارث مرد گفته می‌شود، در مسئله تنصیف دیه و نیز قصاص زن می‌توان بیان کرد.

طرفداران این اشکال در پاسخ، با تفکیک ارث از دیه معتقدند تنصیف ارث زن عدالت و تساوی است و در آن هیچ‌گونه اجحاف و ظلمی نسبت به زن نیست (صانعی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۸). این مسئله به خاطر توجیهی است که در تفسیر المیزان درباره علت نصف بودن ارث زن مطرح شده است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴، ص ۲۱۵). در این کتاب آمده است گرچه سهم ارث مادر، گاه مساوی با پدر و گاه بیشتر از پدر است، ولی در مورد غیرمادر، سهم زن نصف سهم مرد است و کمتر از آن است. البته اسلام این نقصان را در جای دیگر جبران کرده است و آن، لزوم نفقه بر مرد است. بنابراین، اگر ثروت دنیا سه قسمت شود، دو ثلث آن مال مرد است و یک ثلث مال زن، ولی از آنجا که مرد باید به زن نفقه بپردازد، در نتیجه زن در ثلث مال مرد تصرف خواهد کرد. نتیجه اینکه مرد مالک دو ثلث ثروت و متصرف یک ثلث آن است و زن به عکس، مالک ثلث ثروت و متصرف دو ثلث آن است. علت هم آن است که حیات مرد، تعقلی و حیات زن، عاطفی و احساسی است و اسلام تدبیر با تعقل را بر تدبیر با احساس برتری داده است؛ زیرا در امور مالی تعقل به جای احساس کارآمد است،

گرچه در نهایت زن هم بهره‌مند خواهد بود.

تا اینجا شبهه مخالفت حکم تفاوت دیه و قصاص زن، با آیات دال بر نفی ظلم تبیین شد، ولی این شبهه نیز قابل پاسخ‌گویی است. توضیح اینکه اصل اشکال بر پایه دو مقدمه استوار است: اول اینکه خداوند در قرآن فرموده است ظلم روا نیست و ملاک تشخیص اینکه چیزی ظلم هست یا خیر، عرف است و اگر چیزی عرفاً ظلم باشد، از ساحت حق تعالی دور است. مقدمه دوم اینکه تفاوت مرد و زن در قصاص و دیه عرفاً ظلم است؛ زیرا زن و مرد در شخصیت انسانی با هم برابرند. در پاسخ به شبهه مذکور باید گفت هر دو مقدمه پیش‌گفته قابل نقد است؛ زیرا اولاً، باید دید حیطة دخالت عرف چقدر است و آیا تشخیص اینکه چه چیزی ظلم است و چه چیزی ظلم نیست، در صلاحیت عرف است؟ توضیح اینکه در حوزه فهم معنای یک لفظ، عرف دخالت تام دارد و کار لغت‌شناس همه کارشناسی فهم عرفی است، ولی در حیطة تحلیل حقیقت معنای لفظ و نیز تبیین مصادیق، عرف دخالت ندارد. مثلاً اینکه لفظ آب و ماء و سو (به زبان ترکی) به چه معناست، از عرف کمک گرفته می‌شود، ولی اینکه حقیقت آب چیست و آب از چه عناصری و به چه میزان مخلوط شده است، کار عرف نیست. در ضمن در حوزه تعیین مصادیق باید به اهل فن رجوع کرد تا مصادیق غیرواضح را تبیین کند. بنابراین، نمی‌توان در تعیین حقیقت عدل و ظلم از فهم عرفی کمک جست.

نکته دیگر اینکه به فرض که عرف در اینجا حاکم باشد، در صورتی که عرف متفاوت باشد چه باید کرد؟ مسئله تفاوت زن و مرد در قصاص و دیه در زمان رسول خدا ﷺ و بعد از ایشان بوده است و عرف آن زمان این را مصداق ظلم ندانسته است، ولی امروز صحبت از آن است که این تفاوت در نظر عرف - که طبعاً عرف امروزی مقصود است - خلاف عدل است. حال در اینجا که عرف قبلی و فعلی دو قضاوت مختلف دارد، کدام عرف ملاک است؟ نوعاً گفته می‌شود که عرف زمان متکلم مبناست و گفته شد که در گذشته اینها ظلم به‌شمار نمی‌رفته است.

نکته بعدی اینکه ظلم خلاف عدل و عدل به معنای اعطای کل ذی‌حق حقه است. حال در صورتی می‌توان گفت که تنصیف دیه زن و حکم قصاص مرد به شرط رد فاضل دیه، خلاف عدل است که در وهله اول ثابت شود حق زن در دیه مثل حق مرد

است و تنصیف دیه، خلاف این حق است. شبیه همین نکته دربارهٔ قصاص نیز مطرح است. حال از کجا می‌توان ثابت کرد که حق زن و مرد در قصاص و دیه یکسان است؟ به تعبیر دیگر، اینکه بگوییم تفاوت دیه و قصاص زن و مرد ظلم است که در آیات نفی شده است، به‌نوعی تمسک به عام در شبههٔ مصداقیه است که از نظر علم اصول پذیرفته نیست.

در مورد مقدمهٔ دوم اشکال دیدیم که طرفداران این شبهه می‌گویند چون زن با مرد در حقیقت انسانی برابر است، در نتیجه از حقوق اجتماعی و اقتصادی و... یکسانی با مرد برخوردار است، پس تفاوت دیه و قصاص زن با مرد، ظلم و مخالف عدل است (صانعی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۷-۱۶۸). در پاسخ باید گفت اگر علت لزوم دیهٔ قتل و جنایت، حقیقت انسانی باشد این سخن صحیح است، ولی از کجا می‌توان گفت منشأ دیه، حقیقت انسانی است؟ شاید امور دیگری همچون ساختار اقتصادی منشأ باشد. به عبارت دیگر، لزوم دیه نه به خاطر خود مقتول بلکه به خاطر بستگان اوست و از آنجا که نقش اقتصادی مرد بیش از نقش اقتصادی زن است، دیه و قصاص زن و مرد متفاوت است. البته این نکته در حد حکمت حکم و نه علت آن است.

به هر حال اگر نکتهٔ پیش‌گفته و توجیهاات دیگر مذکور را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که نمی‌توان قاطعانه تفاوت قصاص و دیهٔ زن را خلاف عدل دانست. ضمن آنکه در دین مبین اسلام، موارد زیادی را برای تفاوت زن و مرد در حقوق و تکالیف می‌توان یافت، از جمله در ارث، شهادت، عدم حضور زن در عاقله، لزوم مهر و نفقه برای زن و عدم وجوب جهاد و نماز جمعه و... بر زن.

نکتهٔ دیگر که در پایان نقد و بررسی این شبهه باید گفت اینکه چگونه طرفداران این شبهه مسئلهٔ ارث زن را ظلم و خلاف عدل نمی‌دانند، ولی تفاوت دیه و قصاص زن را ظلم می‌دانند. دیدیم که ایشان مسئلهٔ ارث زن را با توجیهی که در تفسیر المیزان آمده است مطابق عدل می‌دانند. در حالی که این توجیه نمی‌تواند صد در صد مسئلهٔ ارث زن را وجیه جلوه دهد.*

* زیرا اولاً، اگر پسر و دختر میّت که هرکدام به ترتیب دو ثلث و یک ثلث مال او را برده‌اند و نیز برادر و خواهر میّت، می‌توانستند و قرار بود با هم ازدواج کنند، می‌توانستیم بگوییم که زن که ثلث مال را

حال اگر این توجیه بتواند طرفداران شبهه مورد نظر را اقناع کند، چرا نکات و دلایلی که برای تنصیف دیه زن بیان شده است، ایشان را اقناع نمی‌کند و کماکان بر ظلم بودن تفاوت زن و مرد در قصاص و دیه تأکید می‌ورزند؟ به نظر می‌رسد اگر تفاوت ارث زن و مرد در قرآن کریم نیامده بود و تفاوت در سنت مطرح شده بود، طرفداران این شبهه بلادرنگ آن را خلاف عدل و عین ظلم می‌دانستند!

۴-۲. مخالفت با عدالت، به‌عنوان مبنا و روح قوانین

جدای از آنکه تفاوت دیه و قصاص زن و مرد، حکمی برخلاف آیاتی از قرآن دانسته شده است که بر نفی ظلم تأکید می‌کند، شبهه دیگر این است که این حکم با عدالت و قسط سازگاری ندارد.*

۱۷۵

حقوق اسلامی / قصاص و دیه زن

در پاسخ به این شبهه در مورد دیه زن باید گفت اگر دیه زن به‌طور کلی نصف دیه مرد بود، جا برای این شبهه بود، ولی اینکه دیه زن تاثلث دیه برابر با دیه مرد دانسته شده است و از ثلث به بعد، نصف دانسته شده است، حکایت از آن دارد که «علت نقصان دیه زن مقتوله، لزوماً نمی‌تواند از سر بی‌اعتنایی به حقوق زنان باشد» (حکیم‌پور، ۱۳۸۲، ص ۱۵۷-۱۵۸) و خلاف عدالت باشد. این نکته می‌رساند که ظاهراً مصلحتی در اینجا بوده است که اقتضا کرده دیه زن تاثلث دیه با دیه مرد یکسان باشد و از ثلث به بعد، تنصیف شود. در ادامه در این زمینه بیشتر بحث می‌شود.

برده است، در نهایت به‌خاطر نفقه‌ای که شوهرش (برادرش) به او می‌دهد، در ثلث مال شوهر تصرف می‌کند، ولی می‌دانیم که چنین نیست، پس نمی‌توان این توجیه را پذیرفت؛ ثانیاً، مرد در نفقه در حد شئون زن و وسع خود مسئولیت دارد و مقدار نفقه‌ای که زن دریافت می‌دارد، گاه به‌مراتب از سهم مرد از ارث کمتر است؛ پس چگونه می‌توان گفت زن در نهایت مالک ثلث ثروت و متصرف دو ثلث آن است؟ بله! اصل این نکته که دریافت نفقه و مهر توسط زن می‌تواند حکمت تنصیف ارث او نسبت به مرد باشد، پذیرفتنی است، همان‌طور که این مطلب در برخی روایات آمده است (صدوق، ۱۳۸۲: ۸۱۴).

* علت اینکه این شبهه دیگری دانسته شده است آن است که در بحث قبلی ادعا شد «فهم عرفی» از آیاتی که دلالت بر نفی ظلم می‌کند آن است که تفاوت زن و مرد در قصاص و دیه ظلم است؛ به عبارت دیگر، قبلاً بر «فهم عرفی از آیات» تأکید بود، ولی در اینجا بحث از فهم عرفی نیست.

۳-۴. عدم تناسب جرم و مجازات

برخی فقهای حنفی که معتقدند دیه اعضای زن از ابتدا نصف دیه مرد است، نه اینکه تا ثلث با مرد برابر و از ثلث به بعد تنصیف شود، در نقد حدیث سعید آن را خلاف عقل دانسته‌اند؛ زیرا عقل اقتضا دارد که هرچه جنایت بیشتر شود، دیه آن نیز بیشتر شود (مروارید، ۱۴۱۹، ج ۳۹، ص ۲۰۷). به تعبیر دیگر، عقل اقتضا دارد که مجازات با جرم صورت گرفته تناسب داشته باشد و چنین تناسبی در اینجا وجود ندارد.

این شبهه نیز صحیح نیست؛ زیرا هرچند در روایات سعید و ابان جملات «سنت این چنین است» و «آهسته ابی‌ابان! این حکم رسول خدا ﷺ است»، انسان را به تعبد نسبت به احکام الهی و پای‌بندی به سنت رسول خدا ﷺ که روح شریعت و اساس دینداری را تشکیل می‌دهد، دعوت می‌کند. با این وجود می‌توان تحلیلی عقلی از این دو روایت ارائه داد. به نوشته یکی از صاحب‌نظران:

اگر مصلحت و حق طبیعی در این باشد که دیه زن مطلقاً نصف دیه مرد باشد و از طرفی در جنایات و زیان‌های سبک‌تر که بیش از جنایات و زیان‌های سنگین اتفاق می‌افتد، مصلحتی دیگر چنان اقتضا کند که دیه مرد و زن برابر باشد تا (مثلاً) مردها در جلوگیری از این جنایات بیشتر دقت کنند، قهراً حاصل این دو مصلحت، برابری دیه مرد و زن تا مرحله‌ای و رعایت مصلحت اول و حق طبیعی از آن مرحله به بعد است. به‌طور مسلم هیچ عقلی قاطعانه از لزوم تساوی دیه این دو در همه مراحل یا لزوم دو برابر بودن دیه مرد سخن نمی‌گوید؛ زیرا احتمال عقلی دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه دیه این دو، تا مرحله‌ای برابر باشد و پس از آن، دیه زن نصف دیه مرد شود ... پس شارع علیم به‌منظور جمع دو مصلحت (که به آنها اشاره شد) این‌گونه حکم کرده است، بدون اینکه از تناسب جرم و جریمه یا اضرار و پرداخت خسارت غفلتی صورت گرفته باشد (علیدوست، ۱۳۸۱، ص ۸۶-۸۷).

نتیجه

گفته شد که ضرورت فقه شیعه دیه زن و مرد را در مازاد بر ثلث، متفاوت می‌دانند. همچنین گفته شد که فقهای اسلام به استناد ادله کافی، به رد فاضل دیه در صورتی که

اولیای مقتوله درصدد اجرای حکم قصاص باشند، حکم کرده‌اند. در بیان حکمت تفاوت‌ها نکاتی مطرح شده است، ولی وجه مشترک همه توضیحات آن است که نباید تفاوت دیه زن و مرد را به تفاوت در جایگاه انسانی و ارزشی آنان مربوط دانست. آیات فراوان و صریح قرآن که به برابری زن و مرد در جایگاه معنوی اشاره کرده است و یا تصویری ارزشمند از زنان برگزیده به دست می‌دهند، در پذیرش این واقعیت جای تردید نمی‌گذارد. بنابراین، تفاوت زن و مرد در دیه را باید به امری دیگر تحلیل برد. اگرچه فلسفه نابرابری در دیه ممکن است از جهاتی بر ما پوشیده باشد، ولی در اینکه ارتباطی با جایگاه معنوی زن و مرد ندارد، تردیدی نیست. در اینجا می‌توان این بحث را با نظر حکیم متأله - آیت‌الله جوادی آملی - به پایان برد که می‌نویسد:

دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقبول نیست، بلکه یک دستور خاص است که ناظر به مرتبه بدن انسان کشته شده می‌باشد. نشانه آن این است که اسلام بسیاری از افراد اعم از زن و مرد را که دارای اختلاف علمی و یا عملی اند متفاوت می‌بیند و در عین حال، دیه آنها را مساوی می‌داند. مثلاً درباره تفاوت عالم و جاهل می‌گوید: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (زمر: ۹).

و درباره تفاوت مجاهد قائم و غیرمجاهد قاعد، چنین می‌فرماید: لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... (نساء: ۹۵)؛ تساوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالم می‌کاهد و نه بر مقام جاهل می‌افزاید و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می‌افزاید و نه از مقام زن می‌کاهد... بنابراین، قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از جهت بحث‌های کلامی یکسان است، یعنی اگر قتل عمدی مؤمن عذاب آبد یا درازمدت به دنبال دارد، هرگز فرقی بین زن یا مرد وجود ندارد چه اینکه از جهت لزوم کفاره [و میزان آن هم] هیچ فرقی بین زن و مرد نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۶-۳۵۴).

منابع

۱. ابن ابی شیبہ الکوفی، عبدالله بن محمد؛ المصنف؛ دارالکتب العلمیة، بیروت: ۱۴۱۶ق.
۲. ابن فارس بن زکریا، احمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ قم: مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم؛ تأویل مختلف الحدیث؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، [بی تا].
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۵. ابن نووی، محی الدین؛ المجموع فی شرح المہذب؛ بیروت: دارالفکر.
۶. اردبیلی، موسی احمد؛ زیدة البیان؛ تحقیق: محمد باقر بهبودی، تهران: المکتبة المرتضویة، [بی تا].
۷. اصفهانی [فاضل ہندی]، محمد بن حسن؛ کشف اللثام؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۸. انصاری، شیخ مرتضی؛ فرائد الاصول؛ قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
۹. بهسودی، سید محمد سرور؛ مصباح الاصول؛ (تقریرات درس آیت الله خویی)، چ ۵، قم: مکتبۃ الداوری، ۱۴۱۷ق.
۱۰. البیضاوی، ناصر الدین ابی سعید عبدالله بن عمر بن محمد الشیرازی؛ تفسیر البیضاوی؛ چ ۱، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.
۱۱. تبریزی، میرزا جواد؛ کتاب القصاص؛ قم: مکتبۃ- آیت الله العظمی تبریزی، ۱۴۱۹ق.
۱۲. جعفری، حسین؛ «دیة زن مسلمان»؛ در مجموعه مقالات بازپژوهی حقوق زن، تهران: انتشارات روز نو، ۱۳۸۴.

۱۳. جوادی آملی، عبدالله؛ زن در آینه جلال و جمال؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۱۵. حاجی ده آبادی، احمد؛ قواعد فقه دیات (مطالعه تطبیقی در مذاهب اسلامی)؛ تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه؛ چ ۳، قم: مؤسسه آل البيت ﷺ لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.
۱۷. حسن بن زین الدین (بن شهید الثانی)؛ المعالم؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، [بی تا].
۱۸. حکیم، سید محسن طباطبایی؛ حقائق الاصول؛ چ ۵، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ق.
۱۹. حکیم پور، محمد؛ حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد؛ تهران: انتشارات نغمه نو اندیش، زمستان ۱۳۸۲.
۲۰. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر؛ مختلف الشیعه؛ قم: مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۶.
۲۱. خراسانی، آخوند محمد کاظم؛ کفایة الاصول؛ قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، [بی تا].
۲۲. خویی، سید ابوالقاسم؛ اجود التقریرات (تقریرات درس علامه نایینی)؛ چ ۲، قم: مؤسسه مطبوعات دینی، ۱۴۱۰ق.
۲۳. —؛ البیان؛ چ ۴، بیروت: دار الزهراء، ۱۳۹۵ق.
۲۴. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ چ ۲، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ لغت نامه های دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲۵. زحیلی، وهبه؛ الفقه الاسلامی و ادلته؛ چ ۷، چ ۴، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
۲۶. زمخشری، محمود بن عمر؛ الکشاف؛ بیروت: دارالکتب العربی، [بی تا].
۲۷. سرخسی، ابوبکر محمد بن احمد بن ابی سهل؛ المبسوط؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
۲۸. سید مرتضی؛ الذریعة الی اصول الشیعه؛ تصحیح: ابوالقاسم گرجی، تهران: دانشگاه تهران، [بی تا].
۲۹. صانعی، یوسف؛ فقه الثقلین (کتاب القصاص)؛ قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

- خمینی، ۱۳۸۲.
۳۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ الفقیه؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۹۸۶م.
۳۱. —؛ علل الشرایع؛ مترجم: سید محمد جواد ذهنی تهرانی، چ ۳، قم: مؤمنین، ۱۳۸۲.
۳۲. طباطبائی، سید علی؛ ریاض المسائل؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
۳۳. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۲ق.
۳۴. طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن؛ مجمع البیان؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق.
۳۵. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ بیروت: مكتبة الهلال، ۱۹۸۵م.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن؛ الاستبصار؛ تحقیق: سید حسن خراسان و شیخ محمد آخوندی، چ ۴، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۳۷. —؛ التبیان؛ تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۳۸. —؛ الخلاف؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۹. —؛ تهذیب الاحکام؛ چ ۳، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.
۴۰. —؛ عدّة الاصول؛ تحقیق: محمدرضا انصاری، قم: [بی نا]، ۱۴۱۷ق.
۴۱. عاملی، زین الدین بن علی؛ مسالک الافهام؛ قم: مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۹ق.
۴۲. عسقلانی، ابن حجر؛ فتح الباری؛ چ ۲، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
۴۳. علوی، سید عادل؛ القصاص علی ضوء القرآن والسنة- (تقریر اباحت آیت الله العظمی المرعشی النجفی)؛ قم: مكتبة آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق.
۴۴. علی دوست، ابوالقاسم؛ فقه و عقل؛ تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱.
۴۵. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ العین؛ چ ۲، قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۴۶. فیاض، محمد اسحاق؛ المحاضرات فی اصول الفقه (تقریرات درس آیت الله العظمی خویی)؛ چ ۳، قم: دارالهادی للمطبوعات، سوم، ۱۴۱۰ق.
۴۷. فیروز آبادی، نجم الدین؛ قاموس المحيط؛ بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].

٤٨. فيومي، احمد بن محمد؛ مصباح المنير؛ قم: دارالهجره، ١٤١٥ق.
٤٩. قرطبي، محمد بن احمد؛ الجامع لاحكام القرآن؛ بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٥ق.
٥٠. قمي، علي بن ابراهيم؛ تفسير القمي؛ تحقيق: سيدطيب جزائري، ج ٣، قم: مؤسسة دارالكتاب، ١٤٠٤ق.
٥١. كاظمي، محمد علي؛ فوائد الاصول (تقرير درس علامه ناييني)؛ ج ٨، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٢٤ق.
٥٢. كليني، محمد بن يعقوب؛ الفروع من الكافي؛ بيروت: دارالاضواء، ١٤١٣ق.
٥٣. مالک بن انس؛ الموطأ؛ ج ٣، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٢ق.
٥٤. متقي هندي، علاء الدين علي؛ كنز العمال؛ بيروت: مؤسسة الرساله، [بي تا].
٥٥. مجموعة آراء فقهي - قضايي در امور كيفري؛ ج ١، قم: مركز تحقيقات فقهي قوة قضائيه، ١٣٨١.
٥٦. مرواريد، علي اصغر؛ المصادر الفقهية؛ بيروت: دارالتراث، ١٤١٩ق.
٥٧. _____؛ سلسلة الينابيع الفقهية؛ بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١٠ق.
٥٨. مصطفوي، سيد حسن؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم؛ تهران: وزارة الثقافة والارشاد الاسلامي، ١٣٦٨.
٥٩. مقدس اردبيلي، مولي احمد؛ مجمع الفائدة والبرهان؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤١٦ق.
٦٠. مكي، محمد؛ ذكرى الشيعة؛ تهران: چاپ سنگي، خط كرمانى، ١٢٧٢.
٦١. منتظري، حسين علي؛ نهاية الاصول (تقرير درس آيت الله العظمى بروجردي)؛ قم: [بي تا]، [بي تا].
٦٢. موسوعة الفقه الاسلامي (المعروفه بموسوعة جمال عبدالناصر)؛ ج ٥، [بي چا]، قاهره: المجلس الاعلى للشئون الاسلاميه، ١٣٩٠ق.
٦٣. موسوي خويي، سيد ابوالقاسم؛ مباني تكملة المنهاج؛ ج ٢، قم: [بي تا]، ١٣٩٦ق.
٦٤. نجفي، محمد حسن؛ جواهر الكلام؛ ج ٣، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٧.
٦٥. نسائي، احمد بن شعيب؛ السنن الكبرى؛ بيروت: دارالفكر، ١٣٤٨ق.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی